

با سلام. برداشتی از بخش دوم برنامه شماره ۱۰۰۰.

«با خلیل، آتش درد تبدیل به گل و ریحان و ورد می‌شود.»
ورد یعنی گل سرخ.

انسان قبل از ورود به این جهان از جنس «عدم» است. وقتی وارد این جهان می‌شود ذهن، چیزها و اشخاصی را بسیار مهم نشان می‌دهد و چون انسان امتداد خداست، به این چیزها حس هویت تزریق می‌کند و با آنها همانیده می‌شود؛ مثل تصویر پدر و مادر، بعدها مثلاً پول و غیره. بنابراین آنها را در مرکز قرار می‌دهد. هر جنسی غیر از عدم یا خداوند در مرکز ما باشد درد ایجاد می‌کند. انسان با همانیده شدن، من‌ذهنی درست کرده و با درد، زندگی می‌کند و این مقصود آفرینش انسان نیست.

کسی که در اتفاقات، وضعیت‌ها یا هجوم دردها در ذهن به سبب‌سازی مشغول شده و با من‌ذهنی می‌ترسد و آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزش می‌آورد در این صورت دچار مرگ و درد بیهوده خواهد شد، یعنی حالت «نمرودی».

با خلیل آتش گل و ریحان و ورد
باز بر نمرودیان مرگ است و درد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۹۱

در حالت فضاگشایی ما از جنس خلیل می‌شویم و دردهای ذهنی به درد هشیارانه تبدیل می‌شوند. مثلاً وقتی رنجشی در خود شناسایی می‌کنید، ناظر آن می‌شوید رنجش شما با نیروی فضای گشوده‌شده بخشیده می‌شود.

هر کسی از جنس «خلیل» است، هشیاری حضور دارد، می‌داند که آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد آفل و گذراست، پس آن چیز را به مرکزش نمی‌آورد، فضا را باز می‌کند تا آتش دردهای من‌ذهنی به درد هشیارانه یعنی گل شادی و ریحان آرامش تبدیل بشود.

با خلیل آتش گل و ریحان و ورد
باز بر نمرودیان مرگ است و درد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۹۱

وقتی در من‌ذهنی دردی برمی‌خیزد این درد یک پیغام دارد: «تو نباید ملول و دلتنگ باشی، اگر ناراحت شوی و شکایت کنی تو اشکال داری. باید در خودتان حاضر و ناظر شوید.»

لیک حاضر باش در خود ای فتی
تا به خانه او بیاید مر تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳

فتی یعنی جوانمرد.

اگر در دردتان گم نشوید، فضا را باز کنید، درد پیغامش را به شما می‌دهد. پیغامش این است: «شما همانیده با چیزی هستید.» حالا شما می‌توانید آن را به درد هشیارانه تبدیل کنید، یعنی بگویید من آن قدر فضا را باز می‌کنم و به این درد نگاه می‌کنم تا از مرکز بیرون برود و تهدیدات ذهن را هم به حساب نمی‌آورم و شبیه ابراهیم خلیل می‌شوم که گفت: «من آفلین را دوست ندارم.»

آنکه یک دم کم، دمی کامل بود
نیست معبود خلیل، آفل بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۹

در این لحظه که ناظر درد هستید، داروی کهن یا همان جنس آلت یا امتداد خدا در شما دردهای ذهنی را درمان می‌کند.

درد، داروی کهن را نو کند
درد، هر شاخ ملولی خو کند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰۲

خو کند یعنی هرس و قیچی کند.

دردهای ذهنی مانند ملول بودن، خشم، ترس، ناامیدی، حسادت، قضاوت، پندار کمال، ناموس، پشیمانی، حس خبط، ملامت، عیب‌بینی، عیب‌گویی، خسیسی، کمیاب‌اندیشی یا همان «طبع خسیس ژاژخا: بیهوده‌گو»، عجله داشتن. پس اگر متوجه باشید درد هشیارانه هر شاخه ملولی و دلتنگی را قیچی می‌کند و می‌اندازد و هر قبضی در خودتان می‌بینید چاره‌اش می‌کنید.

چون که قبض آید تو در وی بسط بین
تازه باش و چین می‌فکن در جبین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

-بسط: گشایش
-جبین: پیشانی

پس از مدتی درد تبدیل به مقصود می‌شود، چون پیغام دردها را می‌گیرید و هماندگی‌ها را یکی‌یکی قیچی می‌کنید. این دیگر درد نیست، تبدیل به مقصود شده یعنی درد عشق.

یواش‌یواش می‌بینید در این فضای گشوده‌شده دردها ظاهر می‌شوند، محو می‌شوند. بنابراین درد کیمیایی می‌شود برای نو شدن شما، برای تازه شدن شما، برای تبدیل شما به هشیاری حضور.

کیمیای نوکننده دردهاست
کو ملولی آن طرف که درد خاست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰۳

در سمت و سوی که درد برمی‌خیزد، شما ناظر هستید، درد را می‌بینید، ملول نیستید، شناسایی می‌کنید و خودتان را از درد بیرون می‌کشید. اگر این کار را تکرار کنید متوجه می‌شوید مقصود این بوده که من انسان فقط یک درد داشته باشم، آن هم غم دین یا غم فضاگشایی‌ست.

گفت: رو هر که غم دین برگزید

باقی غم‌ها خدا از وی برید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

هر کسی که مقصود دین یعنی فضاگشایی را انتخاب می‌کند در این لحظه بقیه غم‌ها که غم همانیدگی‌هاست، در فضای گشوده شده از میان می‌رود. این بیت به حدیث زیر اشاره دارد: «هر کس غم‌هایش را به غمی واحد محدود کند خداوند بقیه غم‌های دنیوی او را از میان می‌برد و اگر کسی غم‌های مختلفی داشته باشد خداوند به او اعتنایی نمی‌دارد که در کدامین سرزمین هلاک گردد.»

هر کس غم‌هایش را به غمی واحد، یعنی زنده شدن به زندگی و فضاگشایی محدود کند و بگوید من فقط یک کار دارم آن هم فضاگشایی‌ست و نگذارد چیزها به مرکزش بیاید، خداوند غم‌های دنیوی او را از میان می‌برد و اگر کسی غم‌های مختلفی داشته باشد، یعنی همانیدگی‌ها و دردهای ذهنی‌اش را نگه دارد، خداوند به او اعتنایی نمی‌دارد که در کدامین سرزمین هلاک گردد.» یعنی او در یکی از این همانیدگی‌ها جانس را از دست می‌دهد.

درد آمد بهتر از مُلکِ جهان

تا بخوانی مر خدا را در نهان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۳

با تشکر:

نوشین از پرتغال